

مجروح،

"اژدهای خودی" و مرکزیت زدایی از سوژه^۱

قلمه مات شی! بخته وآوری!
تندیه مات شی، په تا څه لیکلي دینه؟

پروفسور سید بهاء الدین مجروح را می توان از پیشکسوتان تفکر فلسفی در تاریخ معاصر افغانستان به شمار آورد. ایشان چهره قابل اعتنای جامعه ما در قلمرو اندیشه شناخته می شود. دسترسی او به حکمت مشرقی، عرفان خراسانی، فلسفه غرب و ادبیات ملی و جهانی، برایش جایگاه ویژه بخشیده است. به همین جهت در کارنامه اش می توان ظرفیت نظریه پرداززی فلسفی، نقد اجتماعی، اشعار پرمایه و اخلاق روشنفکری را مشاهده کرد، فضیلت هایی که موجب می شود از ایشان به عنوان اندیشمند فرزانه یادآوری شود.

مجروح در زمانی به سر می برد که فلسفه در افغانستان معاصر، در حال و هوای غریبی گام بر می داشت. از سویی، هم سنخی خود را با حکمت دیرین اسلامی از دست داده بود، و از جانب دیگر، با گفتمان های فلسفی مدرن نیز در حال گفتگوی فعال و مؤثر قرار نداشت. بنابراین، ما جای پای ولو کوچک هم در امر فلسفه ورزی نداشتیم. به بیان دیگر، هنوز از قرار و دوام اندیشه فلسفی در افغانستان معاصر چندان خبری نبود.

بی تردید، سر بلند نمودن از میان این همه نابسامانی، توانایی و قابلیت می طلبد تا بدون لغزش در میان امواج مکتب های فکری تأثیر گذار، سخنی برای گفتن مطرح می گردید و روند منطقی گفتگو میان میراث

^۱. این متن در سال ۱۳۹۶ برای اکادمی فلسفه مجروح نوشته شده و از طریق سایت انترنتی آن اکادمی منتشر گردیده است.

^۲. مراد از حکمت مشرقی، حکمت اسلامی است که ابن سینا و شیخ اشراق به آن اشاره هایی داشته اند.

فرهنگی ما و تجربه های مدرن دیگران در پیش گرفته می شد، این کار را مجروح به عنوان "رمز آشنای فرهنگ خاور و باختر" (خلیلی، ۱۳۶۱) به خوبی انجام داده است. "اژدهای خودی" او، گویی میان "عقل سرخ" سهروردی و "پدیدارشناسی روح" هگل، نوعی رابطه بوجود آورده و به موازات آن گفتمان روشنفکری متناسب با مقتضیات ملی و تحولات جهانی را وارد ادبیات فلسفی و سیاسی جامعه نموده است. مجروح را نه تنها در افغانستان که در منطقه نیز می توان از پیشگامان تفکرات فلسفی به شمار آورد، چنانچه او پیش از اینکه آقای حمید عنایت بخشی از "پدیدارشناسی روح" هگل (دیالکتیک خدایگان و بنده) را در تهران ترجمه کند، تحت نام "دیالکتیک بادار و غلام" در کابل برگردان نموده بود. مجروح را تحلیلگران از میان آثار گوناگون فلسفی، ادبی و عرفانی او، با اثر بلندآوازه اش "اژدهای خودی" بیشتر می شناسند، "اژدهای خودی" که داستان مقاوت یا "بغاوت"^۳ (مجروح، ۱۳۶۵: ۷) در برابر قدرت را به زبان فاخر رمز آگین و تمثیلی حکایت می کند و فراتر از مرزهای ملی و منطقوی، حوزه های فکری غرب را نیز در نوردیده و به زبان های فرانسوی^۴ انگلیسی و روسی نیز ترجمه شده است. محتوای "اژدهای خودی" را جستجوی حقیقت و مقاومت در برابر قدرت تشکیل می دهد، او برای رسیدن به این مزیت مرزهای نگرش متداول را پشت سر گذاشته و با یاری "رهگذر نیمه شب" که نمادی از جستجوی اندیشمندانه اما سرشار از مخاطره است، راه گذر از شبستان را در پیش گرفته بود. ایشان با بهره گیری از نشانه شب، از وضعیت ناهنجاری سخن گفته است که خود و جامعه اش در متن آن قرار داشته و از آن رنج برده اند. او در این اثر ندای بلند بیرون شدن از فضای تیره گون مدینه را سر می دهد که گرفتار غرور اژدهای خودی است. ایشان در "اژدهای خودی" در قالب سفری، ضرورت گذار از حاکمیت ایگوی "خود شیفته" (همان) و "شعور خودپرست" (پژواک، ۲۰۱۶) در مسیر روشنایی و عقلانیت بین الازدانی را مفهوم سازی می کند و از دستیابی به راز رهایی برای رسیدن به چشمه نیکویی سخن می گوید، سفری که تعامل مبتنی بر "ارج گذاری" یکدیگر غایت قصوای آن را می سازد و مرکزیت زدایی از سوژه، رکن رکن فضای فرهنگی آن به شمار می رود، به همین جهت او به مقوله سارتری "وجود لغیره"^۵ چشم

^۳ . استاد عبدالروف بینوا از آن به عنوان "بغاوت مقدس" یاد می کند (خانخانی بنارمار، ص دوم) .

^۴ . "اژدهای خودی" بواسطه سرژ سوترو (Serge Sautreau / 1943- 2010) نویسنده و شاعر فرانسوی ترجمه شده است.

^۵ . هستی برای دیگران (being - fo - others)

دارد و به عنوان بدیل در برابر "ارزدهای خودی" مطرح می کند، همچنان برخلافِ کوگیتوی دکارت که مدعی بود: "من می اندیشم، پس هستم" (دانالد، ۱۳۸۱: ۱۹) به سوی مقوله "بازشناسی دوسویه" در نظریه هگل تمایل نشان می دهد و جستارِ بیناسوژگانی او "من در حکم ما و ما در حکم من" (هگل، ۱۳۹۴: ۲۴۱) را مهم می انگارد.

"مجروح"، با همراهی "رهگذر نیمه شب" در جریان سفرِ پر رنج و جستجوگرانه، می خواهد در برابر پدیده استبدادِ خودی سد واقع شود و در مواجهه با "من مطلق" مانع از خواسته او (در خود و برای خود) شود، زیرا در این صورت میل سیری ناپذیرش برای بلعیدن همه چیز فاجعه می آفریند، فرایندی که گویی در هر مرحله در عین فربه تر شدن، گرسنه تر نیز می شود و به چیزی کمتر از بلعیدن هر آنچه بیرون مانده، هر آنچه کُلّیت اش را تهدید می کند، رضایت نمی دهد: یعنی همه چیز.

برای مجروح بحثِ احترام به "دیگری" اهمیت اساسی داشته است، به همین جهت خطرِ ارزدهای خودی را جدی می گیرد و در پی آن بود که بفهماند: اگر انسان با دستان خود این اردها را پرورش بدهد، سرانجام تحت سیطره او نیز قرار می گیرد، سیطره که دیالکتیک "خود" و "دیگری" را به رسمیت نمی شناسد و یکسره حفظِ خود و حذفِ دیگری را در قالب "تمامیت طلبی" عینیت می بخشد.

"رهگذر نیمه شب" مجروح، در حقیقت همان "آگاهی" است که از واقعیتِ دردناکِ ارزدهای خودی باخبر می شود و تلاش می ورزد تا دیگران یعنی جامعه و مردم را نیز بیدار نماید. اما این مسئله جنبه تراژیک نیز دارد، به این معنا که ساکنانِ بی خبرِ شهر از سر "غفلت"، منطقِ "رهگذر نیمه شب" را با اسطوره های خویش برابر نمی انگارند و هشدارش را جدی نمی گیرند.

"مجروح" با استفاده از زبان رمزی نشان می دهد که در جوامع توسعه نیافته و سنت زده، منتقدان اجتماعی و روشنفکرانِ درد آشنا که ندای مقاومتِ اخلاقی در برابرِ قدرت و "خروج از نابالغی"^۶ (کانت، ۱۳۸۱: ۵۱) را سر می دهند، همانند "رهگذر نیمه شب" اش، به جهتِ ناهمانندی با آنها چه قدر غریبه و ماجراجو شناخته می شوند.

^۶ Cogito ergo sum (I think, therefore I am)

^۷ absolute Ego

^۸ این سخن معروف کانت در رابطه با تعریفِ روشنگری است: "روشنگری، خروج آدمیست از نابالغی به تقصیرِ خویشن خود".

"اژدهای خودی" در واقع حکایتِ حقیقتِ جویی و منش انتقادی خودِ "مجروح" است که مانند "رهگذرِ نیمه شب" قد بر می افرازد و تلاش می نماید تا با مشعل آگاهی مسیرِ مردم را روشن نماید و پرچم آزادی آنها را برافراشته نگهدارد، او با این جسارتِ روشنفکرانه راه پر خطری را برمی گزیند و موردِ خشم هیولا قرار می گیرد، هیولایی که در "جهنم اوهام خویش به سر می برد" (مجروح، همان: ۵۹) و تجسم عینی از خشونت و جهل و خود خواهی است.

دردِ مجروح با اشغال کشور بواسطه ارتش سرخ فزونی می گیرد، اما رنج دانایی او زمانی به اوج می رسد که مجبور به ترک زادبوم و دیارش می شود. او بارِ دیگر پناه گاه معنوی خودش را برپا می کند و مشعل دیگری را برای تنویر راه مردمانِ خویش روشن می نماید، این بار او با تهدیدی از نوع دیگرِ اژدها روبرو می شود: "دگماتیزم". ایشان نه هراسید و به مثابه پارسای رهیده از هوی، خطرِ جدید را نیز به جان خرید و پنجه در پنجه دگماتیزم مقدس نما انداخت. او دگماتیزم "گرافه گرا" (مجروح، ۲۰۰۸) را که همچون "ایگو"ی خود شیفته (مجروح، ۱۳۵۶: ۵۶) به جز از نوشیدنِ خون خوبان هنرِ دیگری نداشت، آشفته کرده بود، به همین جهت هیولا خشم اش را مبنا قرار داده و برای تحقق رؤیا های "خودمرکزپندارانه" خویش جهتِ اغوای توده ها با عمامه ریا بر سر، مجروح را طعمه خود ساخت و خون اش را بر زمین ریخت.

با شهادتِ مظلومانه پروفسور مجروح سفرِ نیمه شب اش ناتمام ماند، اما راه اش ادامه دارد و شعله فرزاندگی، خردورزی و نقدِ اجتماعی هرگز به خاموشی نخواهد گرایید. حیف شد که او رفت، اما با خون خود نوشت:

خوشم هر نفس، گر مرا ســـــر روَد

که از شعله ام، بزم، روشن شود (مشرقی) (مجروح، ۲۰۰۸).

منابع:

۱. پژواک عبدالرحمن (۲۰۰۱۶) سخنی چند راجع به اژدهای خودی. www.arianafghanistan.com (13. 2. 20016).
۲. خلیلی خلیل الله (۱۳۶۱) نامه به سید بهاء الدین مجروح. www.arianafghanistan.com (12- 2- 2016).
۳. دانالد گیلیس (۱۳۸۱). فلسفه علم در قرن بیستم، ترجمه حسن میاننداری، قم: نشر سمت.

۴. کانت ایمانوئل (۱۳۸۱). روشنگری چیست؟، ترجمه سیروس آرین پور [در کهن، لارنس، از مدرنیسم تا پست مدرنیسم]، ویراستار عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.

۵. مجروح سید بهاء الدین (۱۳۵۶). خانقانی نیامار، کابل: د ادبیاتو او بشری علومو پوهنځی.

۶. مجروح سید بهاء الدین (۲۰۰۸). روشنفکران افغان در تبعید: رخ ها و زاویه های فلسفی و روانی. www.dw.com/fa-af. (10. 7. 2008).

۷. هگل گئورگ ویلهلم فردریک (۱۳۹۴). پدیدارشناسی جان، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات کندوکاو.

